اهل بيت در نهج البلاغه

نوشته: صائب عبدالحميد

ترجمه: عبدالله امينى

اهل بيت و امامت

((نهج البلاغه)) دفتر سترگى است كه گنج هاى معرفتى و درس هاى بسيارى را در بردارد كه با مطالب اساسى اعتقادات و بسيارى از شاخه هاى آن آغاز مى شود و تا[بيان]بسيارى از قضاياى دينى و ريشه دانش ها, حقايق تاريخ, آداب نيكو و مكارم اخلاق و[ نيز] اصول و مطالب اوليه سياست, فنون و احكام جنگ, شيوه هاى ادارى و سازماندهى, قانون و قواعد آموزش و پرورش و ديگر گونه هاى دانش و معارف ادامه مى يابد.

افزون بر اين, نهج البلاغه فرهنگ نامه اى است بى مانند كه متونش با يك ديگر همگون و همخوان اندو اين مسإله نشان از جريانات علمى, دانش هاى دينى و دنيايى اين كتاب بزرگ دارد. مهم تر آن كه چهره حقيقى, جايگاه و منزلت اهل بيت(عليهم السلام) را آن گونه كه خدا و رسول خواسته است, مى نماياند و با بيش از ده ها عبارت, با صراحت و دلالتى روشن, موقعيت تاريخى امت و نقش آنان را در آينده نشان مى دهد.

در نهج البلاغه از اين عبارات كه همه آنها در مورد اهل بيت است زياد به چشم مى خورد, اما يكى از اين موضوعات از آن رو كه اهميت شايانى دارد, به گونه اى بارز, مورد تإكيد و استوارى است و در چارچوبى استدلالى و با پشتوانه برهان مى باشد; اين موضوع, امامت و حق اهل بيت در اين باره است .

نصوص امامت در نهج البلاغه

اهميت تشريعى ـ عقيدتى امامت, تنها علت و انگيزه بيان اين همه روايت در سخنان و خطبه هاى امام على(عليه السلام) نيست, بلكه واقعيت تاريخى كه از دو سو ـ يعنى مفهوم عقيدتى و مصداق واقعى امامت ـ اين موضوع را در برگرفته, نقش بسيارى در تلاش براى كشف اين امر و روشن كردن اهميت و مشخص نمودن مصاديق امامت داشته است; به گونه اى كه تمامى ابزار و روش هاى استوار كردن مطلب و دقت نظر و تإكيد و تمركز به كار گرفته شده و با شرح و توضيح مفصل, از عاقبت غفلت و پيمودن راهى ديگر, بيم و هشدار بسيار داده شده است.

نخست آن كه اميرمومنان در ايام خلافتش, مقابل گروهى از امت مى ايستاد[و مسايل را به طور شفاف توضيح مى داد] امتى كه در بسيارى از امور مهم, دچار سر درگمى شده و مفاهيم براى آنها مغشوش و درهم و برهم شده بود, تا آن اندازه كه دچار وحشت و سرگردانى شده بودند. به رغم آن كه زمان چندان[از حيات پيغمبر] نگذشته بود و بسيارى از افراد, پيامبر(صلى الله عليه آله و سلم) را ديده و سخنان زيادى از او شنيده بودند ـ كه آنان را از سرگشتگى و سرگردانى در كار خود مى رهاند ـ اما آن روزها, بلكه آن سال ها اين ويژگى را داشت كه بسيار مهآلود بود و صورت شفاف مسايل را مى پوشاند.

امام در برابر اينان كه زير پرچم او مى جنگيدند, مى ايستاد[و ناگزير به اداى توضيحات بود] زيرا بسيارى از نيازها و شرايط بودن زير پرچم امام ـ كه شايسته بود بدانند ـ از فهمشان پوشيده مانده بود, آن چنان كه گاه برخى در اين امر دچار ترديد مى شدند, يا با اولويتى ديگر آن را برابر مى شمردند.

امام(عليه السلام) با تإسف و افسوس فراوان در مقابل آنها مى ايستاد و برايشان خطبه مى خواند و از خود و اهل بيتش سخن مى گفت, تا آنچه را از خاطرشان فراموش شده بود, به يادشان بياورد. آنجا كه مى فرمود:

((پس, كجا مى رويد و كى باز مى گرديد؟! و حال آن كه علامت ها برپا و دليل ها هويدا و نشانه ها پا برجاست. گمراهى تا كجا؟! سرگشتگى تا كى و چرا؟ در حالى كه خاندان پيامبرتان ميان شمايند كه زمامداران حق و يقين و پيشوايان دين هستند و با گفتار راست قرين اند. پس هم چون قرآن, حرمت آنان را به خوبى در دل نگه داريد و چون شتران تشنه كه به آبشخور مى روند, روى به آنان آريد!.))1

اينها واژه هايى شگفت آور و سخنانى رسا هستند كه معانى آن بى عيب و نقص بوده و از غفلت عموم مردم از مبادى اصيل رسالت اسلام, پرده برمى دارد.

بيان امام پر از واژه هاى تعجبآميز و ناپسند شمردن[ وضع مردمان] است; زيرا چگونه مى شد مسلمانان از مبادىاى روى برگردانند كه مى بايست نزدشان راسخ و استوار باشد؟! چون شريعت بر آنها بسيار تإكيد كرده است. مبادىاى كه اين متون بسيار از آن پرده بر مى دارد, عبارتند از:

1. اهل بيت و در رإس آنان اميرالمومنين على(عليه السلام) از موقعيت صدارت و پيشگاهى شرعى در امور دين و دنيا برخوردار بودند. آنان ((زمامداران حق... و پيشوايان دين اند... و زبان و گفتارشان راست است.))

2. پيروى از آنان و پذيرش راهنمايى شان, امرى لازم بر امت است, بلكه با آنچه رسالت اسلامى بيان مى كند, در نهايت روشنى است:

((پس هم چون قرآن, حرمت آنان را در دل نگه داريد و چون شتران تشنه كه به آبشخور مى روند, به آنان روى آريد!))

3. براى درستى دو اصل اوليه اى كه بر شمرديم. دلايلى گويا و زنده در ذهن كسانى بود كه هم چنان به زمان رسول الله(صلى الله عليه آله و سلم) نزديك بودند:

((علامت ها برپا... دليل ها روشن...و نشانه ها پا برجاست.))

4. غفلت و فراموشى اين اصول اوليه و دلايل آن توسط مسلمانان, امرى توجيه نشدنى و بهانه ناپذير است:

((پس, كجا مى رويد و كى باز مى گرديد؟! گمراهى تا كجا!)).

جنبه هاى مهمى را[ كه بر شمرديم] در سخنان والايى كه نقل خواهد شد, مورد تإكيد قرار مى گيرد و به بيانات علوى, رنگ خطابات و بيانيه هاى عقيدتى مى دهد كه در عهد خلفاى پيشين, مخفى مانده بود. آن اندازه كه برخى از دانايانشان, خصال و ويژگى هايى را كه نداشتند, بذل و بخشش مى كردند و به جايگاه و موقعيتى كه شايسته ى آن نبودند گردن مى كشيدند. سخنى كه در پى مىآيد, از اين امر پرده برمى دارد:

((كجايند كسانى كه پنداشتند آنان ـ نه ما ـ دانايان علم قرآنند؟ به دروغ و ستمى كه بر ما مى رانند! خدا ما را بالا برد وآنان را بيرون كرد. آنان راه هدايت را با راهنمايى ما مى پويند و روشنى دل هاى كور را از ما مى جويند.))2

تعجب و استنكار رسا[يى كه در فرمايش امام هست] پرسش هاى بسيارى را در رويارويى بر مى انگيزاند كه دشوار است; پرسش هايى كه بسيارى از ذهن ها را مى گشايد و در پيدا كردن جواب, ذهن حيران مى شود, اما جوابى نمى يابد و آن چه كه نمايانگر اين پرسش ها است, عنوان ((تحدى)) و هماوردطلبى است و هنگام آن رسيده كه امام خطبه اش را بخواند; خطبه اى كه راه هر گونه پاسخگويى را مى بندد; زيرا خطايى استوار است كه از واژه هايش, دلايلى بر مىآيد كه هنوز در ذهن بسيارى مانده است, گر چه ربع قرن آن را به فراموشى سپرده بودند. پس بنگر چگونه آن مبادى توسط آن ((نشانه هاى پا بر جا)) و اشاراتشان[ در ذهن] استوار و محكم مى گردد:

((به خاندان پيامبرتان بنگريد و بدان سو كه مى روند, برويد و دنبال آنان را بگيريد كه هرگز شما را از راه رستگارىبيرون نخواهند كرد و به هلاكت باز نخواهند آورد. اگر ايستادند, بايستيد و اگر برخاستند, برخيزيد. بر آنان پيشى مگيريد كه گمراه مى شويد و از آنان پس نمانيد كه تباه مى گرديد.))3

اين فرمايش, دو حديث شريف را كه در زمان پيامبر از زبان مبارك ايشان چندين بار بر ذهن ها خوانده شد, به ياد مىآورد:

((اهل بيت من مانند كشتى نوح اند. آن كه سوار شد[ نجات يافت] و آن كه از اين كار سرباز زد, غرق شد.))4

و هم چنين ((اهل بيت, ستارگان امان بخش زمينيان از غرق شدن هستند و امتم را از اختلات نجات مى دهند.))5

بلكه فرمايش امام, حديثى از پيامبر را كه ميان مسلمانان شايع بود و شهرت داشت, خاطر نشان مى كند. اين حديث كه همگان را تكان داد, در خطبه اى است كه مشهورترين خطبه پيامبر و داراى بيشترين شاهد حاضر است; خطبه ((حجه الوداع)) كه وصيتى رسا است و دستورى خاص براى آن از خدا رسيد و نخستين ماده قانونى در قانون اساسى دولت پس از پيامبر بود:

((من ميان شما چيزى باقى مى گذارم كه اگر بدان چنگ زنيد, پس از من هرگز گمراه نمى شويد: كتاب خدا و عترتم(اهل بيتم). بنگريد چگونه در نبود من با آنها بر خورد مى كنيد.))6

امام على(عليه السلام) بارها اين اصول را با ذكر مضامين شريف حديث نبوى و با به كارگيرى واژه هاى ايشان به ياد مردم مىآورد, چنان كه در اين حديث هست:

((گواهى مى دهيم كه خدايى جز او نيست و محمد(صلى الله عليه آله و سلم)بنده فرستاده اوست. وى را فرستاد تا فرمان او را به صورت آشكار برساند و نام وى را بر زبان براند. او وظيفه پيامبرى را با حفظ امانت الهى, به جا آورد و با رستگارى جهان را پشت سر گذارد, و نشانه حق را ميان ما بر جاى نهاد. كسى كه از آن پيش افتد, از دين بيرون است و آن كه پس ماند, تباه و سرنگون است و آن كه همراهش باشد, به رستگارى رسيده است. بدانيد مثل آل محمد به ستارگان آسمان ماند. اگر ستاره اى فرو افتد, ستاره ديگرى بر آيد.))7

و بار ديگر خطابى همانند را بيان مى كند و در آغاز آن ناخشنودى و شگفتى خود را ذكر مى نمايد:

((گمراهى تان تا كجا؟! از گرداگرد اهل بيت پيامبرتان به كجا مى رويد؟! ما همانند پيشينيانى هستيم كه سوار بركشتى نوح شدند. هر كه بر كشتى نشست, نجات يافت. هر كه به اهل بيت بگرايد, نجات مى يابد. واى بر آن كه از آنان سر برتابد! من براى شما هم چون غار براى اصحاب كهفم[ كه بدان پناه آوردند]. من براى شما باب و در حطه[ توبه وبازگشت] هستم. هر كه از آن درآمد, نجات يافت و هر كه سرباز زد, هلاك شد. من حجت در حجه الوداعم[ كه پيامبر در آن جا فرمود:] ((ميان نسل اندر نسلتان, كتاب خدا و عترتم (اهل بيتم) را به جا گذاشتم. اگر به آنها چنگ زنيد, هرگز پس از من گمراه نمى شويد.))8

ادامه دارد

پى نوشت ها:

1.نهج البلاغه, خطبه 87, عترت پيامبر.

2.همان خطبه, 144, فضل اهل بيت.

3. همان, خطبه 98, اصحاب رسول الله.

4.مستدرك, ج 2, ص 343, ج 3, ص ;151 عيون اخبار الرضا, ج 1, ص ;22 المعارف ابن قتيبه, ص ;146 تفسيرابن كثير, ج 4, ص ;123 تفسير آلوسى ج 25, ص ;32 الصواعق المحرقه, باب 11, فصل نخست, آيه هفتم.

5. مستدرك, ج 4, ص ;149 فضايل الصحابه, احمد بن حبنل, ج 2, ص 671 و 1145 ; الخصائص الكبرى, ج 2, ص ;466 الجامع الصغير, ج 2, ص 68 و 9313.

6.صحيح مسلم, كتاب المناقب, ح 3786 و ;3788 سنن ترمذى, ج 3, ص ;148 مسند احمد, ج 3, ص 14 و 17 و ج, 5, ص 182 و ;189 مصبابيح السنه, ج 4, ص 185 و 190.

7.نهج البلاغه, خطبه 98, اصحاب رسول الله.

8.تاريخ يعقوبى, ج 2, ص 211 ـ 212.